

د واولدین بودغ). حاضر بودند از جلوصف سرای گذشته سرای هم از روی ماسق و دخیله کردند بعد سوار
 کالسکه شده را ندیم سواره لانیه هم در جلو و شاه زاده المانی در پیروی کالسکه با میراندند هم بطور میرفتیم تا داخل
 شهر شدیم شهر قشدارم شهر کوچک و حبیبیت و جای عیش است هر کس در المان جنگلی هم رسانیده بخوابد راجتی نماید
 میاید به قشدارم خانه ساخته متوقف میشود خانها و کوچهای خوب دارد اما همیشه بقدر پنجره نقره سرازور سوار با
 توپ و تفکات شناختلواست در حقیقت مرزیکت اردوی کوچک پنجره نقره است از شهر قشدارم خارج
 شده از پاره کما و باغها که شنیم یکدو حوض خوب که فوار بای بلند داشت دیده شد یک فواره دیدم که بقدر
 ده ذرع آب آن جنین سیکر و بعد فواره دیگر دیدیم که بقدر حبیبیت پنج ذرع محبت آبش هم زیاد بود اما این فواره
 بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میزند یعنی این آبها منع دارد که با اسباب ماشین بروقت بخوابند میزند
 خلاصه را ندیم ما رسیدیم عمارت (پاله دو کوون) این عمارت را فردریکت کبیر بعد از هفت سال جنگ
 بار و پ که مردم میگفتند فردریکت بی چیز و بی دست شده است برای این ساخت که بدانند بی روش
 نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهت پاله دو کوون
 یعنی عمارت تاج میگویند که مجتمه سده زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده تاج پروسیس بدست این
 سده زن داده اند که آنها کاه داشته خلاصه پایده شده داخل عمارت شدیم اقلع اردیک تالار بسیار بزرگ
 عالی شدیم که تمام از اباصد فهای دریایی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه به
 حوضخانه و سرداب است اما مساد می با کف زمین و خیلی بار و ج است در گوشهای تالار موضهای کوچک مرمر
 که وسط آنها فواره بای کوچک و مجتمه های مرمر دارد که از آن فواره با مجتمه با آب میریزد از آن با و کف این
 تالار نیز سنگ مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش این تالار ساخته شده موافق سلیقه های
 حالا و بسیار بار و ج است حالا هم اگر بخوابند چنین تالار می بسازند باین مقبولی و خوش وضعی ممکن است اتفاق
 نیفتد همه نوع سنگ معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته ایشیکت آقاسی با هم جلو ما افتاده آنچه
 اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم با طاق علیحضرت امپراطریس جرمن و امپراطریس و میرزا رضا خان وزیر مختار آلمان
 کسی دیگر حضور نداشت با علیحضرت امپراطریس دست داده احوال پس و تعارف کردیم چهار پسر علیحضرت امپراطریس
 هم بن هشت ساله و هفت ساله و پنج ساله و چهار ساله پیروی علیحضرت امپراطریس رسانده و همه لباسهای عجیب
 بخری پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند و ایه و دوسته نفر از زنهای محترم هم در اطاق امپراطریس بودند
 علیحضرت امپراطریس بسیار خوش صحبت و گرم و همان بستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم و
 بعد بیرون آمده توی تالار سنگهای معدنی کردنی کرده رفتم با طاقی که برای ما معین کرده بودند با نشان شدیم

در این بین علیحضرت امپراطور واروشه نذر خواسته دست دادیم گفتند سپهر علیحضرت ملکه واروشه نذر و ایشان را
 اینجا آوردیم و حالا هم شاه زاده خانمها منتظر هستند که شما با بنجاب وید آنها را معرفی کنیم ما بر خواسته با علیحضرت
 امپراطور آمدیم با طاقی که اول امپراطورین دیدیم دور تا دور اطراف شاه زاده خانمها بود و ندیدیم علیحضرت ملکه هم ایستاده
 بودند با شاه زاده خانمها دست دادیم و تمام معرفی شدند با سپهر علیحضرت ملکه هم دست داده تعارف کردیم
 نواب (دولت وادین بودغ) یکت سپهر کوچکی هم نزد خودشان همراه آورده اند و به این شاه زاده که دختر
 مرحوم الکندر دوم امپراطور روس است برای عروسی دختر با شاه یونان به بطرز بونج رفته است بعد ما با علیحضرت
 امپراطورین دست بدست داده از جلوروان شدیم علیحضرت امپراطور هم با یکی از شاه زاده خانمها دست داده
 از عقب ما و سایرین از سر کرده با و خانمها از پشت سر ایشان به بطور اطاق با طاق آمدیم تا آخر اطاقها از یکت در
 وارد باغ شدیم در یکت محوطه که درخت زیاد داشت دور تا دور اینجا یکت فوج سرباز صف کشیده با موزیک
 ایستاده بودند بای سکوی جلوان طاقها هم یکت میری گذارده پارچه قرمز روی نیز کشیده و دو شمع در آن کشت
 طرفین میر گذارده بودند کشیش بزرگت پشت باین فضا در و میز خم شده مشغول خواندن اعمیه بود طرف دست را
 کشیش یکدسته اطفال یتیم کوچک و بزرگت بایکت مرد پیری که متعلم آنهاست ایستاده بودند طرف دست
 چپ کشیش هم یکدسته موزیک کاجی ایستاده بود جمعیت زیادی هم از زن و مرد روی سکوی پشت سر کشیش
 برای تماشا ایستاده بودند دور تا دور باغ هم جمعیت زیادی از تماشاگران و غیره بودند وسط این فضا که سرباز
 ایستاده بود و روی کشیش فاصله بسیت قدم فرشی انداخته و صندلی زیادی گذارده بودند و روی هر
 صندلی هم یکت کتاب و عای بچگی گذاشته بود جای ما خالی بود که با علیحضرت امپراطورین و علیحضرت امپراطور
 سایر خانمها ایستاده بودند پشت سر ما هم نفرین رکاب ما و تمام صاحب منصبها و سردار با و جنرالها بالباسهای
 رسمی ایستاده بودند سپهر علیحضرت ملکه هم با سپهر کبر دولت الخلیس (سرملت) بودند خلاصه همه با کمال ادب
 ایستاده کتاب بچگی بدست گرفته یکساعت طول کشید که به بطور کشیش پشت با و و میزد و خواند بعد از آن
 بطرف ما کرده اوقات اطفال یتیم بنا کردند بخواندن آواز و تصنیف مذهبی و ملتی خودشان خواندن اینها که تمام
 شد موزیکها موزیکت زدند بعد کشیش دوباره شروع بدعا خواندن کرد و تا چند مرتبه به بطور دعا خواندن
 کشیش و آواز ملتی اطفال یتیم و زدن موزیکان اعاده شد جلوروی کشیش هم یکت پته کوچکت سبزی بود که در
 اینجا نیز تهنه طبل سربازی بود آخر کار کشیش دست خود را بلند کرده باز دعای مفصلی خواند و موزیکت زدند و آواز
 خواندند و تمام شد این اطفال یتیم اولاد سربازانی هستند که در جنگ کشته میشوند و بعد از آنها را یکی از مدافع
 المان برده و تحویل میکنند خلاصه بعد از تمام دعا با علیحضرت امپراطور و علیحضرت امپراطورین و سایر صاحب منصبها

و شنب

رفتم قدری با من تر زیر و ختا اسناده فوج سرابی که حاضر بودند از جلو ما و فیلد کردند این عید امروز عید اتحاد
 قشون المان است که بعد از آنکه بعضی از ایالات جز المان شده همه ساله این عید را میگیرند که این اتحاد میان
 ما بین قشون المان محکم باشد و این فوج مرکب از تمام قشون المان و ایالت های آن است که جزء المان شده است
 یعنی از هر فوجی یکت و دو نفر و این فوج امروز حاضرند و در حضور علیحضرت امپراطور بنام میخورند بعد از فیلد فوج
 امپراطور دست بدست داده آمدیم باز با و طاق های اقلی امپراطور در اطاق خودشان و ما هم
 در اطاق خودمان قدری راحت کرد و بعد علیحضرت امپراطور آمدند پیش ما و با ایشان با طاق بزرگ آمده با علیحضرت
 امپراطور دست بدست داده علیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما رفتم برای جای که سر باز با بنام میخورند
 جلوان عمارت میدان وسیعی است و در آخر میدان یکت عمارتی بکل نیم بال ساخته اند که اطراف آن بازا
 و ستون های سنگت متعدد دارد و در وسط آن یکت کسب بزرگ است که در اینجا برای سر باز با میچسبند
 بنام میخورند ما که با بنام رسیدیم سر باز با از سر میز برخواست از وسط سر باز با با امپراطور رسیدیم و امپراطور تمام
 سر باز با احوال پرسید کردند علیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما میآمدند بعد از آنکه ما رسیدیم با آن
 کسب وسط که این دو عمارت نیم بال است دست چپ ما واقع بود اینجا هم میزی را می ما و امپراطور و امپراطور
 از همان غذا های سر باز با چیده بودند جمعیت زیادی هم از جبرالهار و سردار ما و زن های محترم مثل زن (فروریکت
 شارل و غیره بودند آتش پلیترهای سفارهای دول معظمه هم مثل دولت عثمانی که همش فخری بیگ و آتش پلیتر
 روس و همش (کونوزف) و بجای پرش الغورکی که حالا وزیر مختار ایران است در اینجا قامت دارد و
 آتش پلیتر دولت فرانسه و ایتالیا و غیره همه بودند علیحضرت امپراطور بسلامت سر باز با نطق مفصلی کرده است
 نموده همه اهل مجلس هم نشست کردند و مولی بلند کی کشیدند ما هم کاهی راه میرفتم و صحبت میکردیم و گاهی
 می نشینم و بر میخوابیم و بستنی میامیدادند میخوریم مدتی طول کشید بعد از آنکه زبان سر باز با بهمان ترتیب گذشته
 با علیحضرت امپراطور باز داده دوباره رفتم با طاق های اقلی امپراطور در اطاق خودشان و ما هم در اطاق
 خودمان قدری راحت کردیم بعد علیحضرت امپراطور آمده ما را سوار کردند که برویم بسیر مقبره امپراطور فروریکت
 مرحوم پدر ایشان ولی خود ایشان همراه نیامده با علیحضرت امپراطور رفتند بعبادت بزرگت هندام که باید
 اینجا بنام میخوریم ما با جنرال هماذار و سایرین را ندیم برای پارک تاریکی که مقبره امپراطور مرحوم است در مقبره
 کشیش جوانی که متولی این مقبره است اسناده بود و وارد مقبره شدیم و دو سینه کلی بسیر قبر امپراطور گذاریم
 الحان مشغول ساختن یکت مقبره عالی بزرگی در هندام هستند که میخواهند بعد از انعام جسد امپراطور را از اینجا
 با سنا نقل نمایند و قبر دیگر هم در اینجا بود یکی از فروریکت کلوم دوم پادشاه پروس و دیگری از ایزبت زوجه

پادشاه که در سفر اول هم که پرس آمدیم همین البرایت را در عمارت (ساحسوتی) ملاقات کردیم از اینجا
 بیرون آمده سوار کالسکه شده را ندیم برای عمارت چندام بجا رفت رسیده پیاده شدیم علیحضرت امپراطور و
 امپاطرس هم از عقب ما رسیدند طرفین ما و صاحبمنصبهای المان که تمام از اهل نظام بودند رفتند با طاق
 کنار درجا بای خودشان ایستادند بعد ما با علیحضرت امپاطرس دست بست دادند و علیحضرت امپاطور هم باز
 فرور یکت شادل) باز داده آمدیم با طاق نهاده این عمارت بزرگ عالی هم که در وسط شهر پیشه ام ساخته اند از
 بنا بای فرور یکت کیر است و بسیار عمارت عالی است بملهای خوب و پرده های نفایس قیمتی دارد خلاصه
 نهاده بسیار مفصلی خوردیم بعد برخاسته آمدیم با طاق نقره که تمام اسباب آن از نقره و نمدنی نشسته راحت
 کردیم علیحضرت امپاطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند و یک گذشت علیحضرت امپاطور آمدند با هم پائین
 رفته سوار کالسکه شده را ندیم از شهر پیشه ام گذشته رسیدیم بکنار رودخانه اینجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده بود
 مرتبه فوقانی آن سقف نداشت و آفتاب بود رفتم نوبی کشتی علیحضرت امپاطور و نواب دوکت و وادین
 بورخ) و پسروکت و کنت بر برت بیزمارک و صاحبمنصبان المانی و مترین رکاب ما تمام آمدند نوبی کشتی
 اول قدری در مرتبه بالاشته چون آفتاب گرم بود بعد پائین آمده نوبی اطاق نشستم وضع انداختی بود هر
 بجنال خود راه میرفت و می نشست و صحبت میداشت و سیکار میکشید و همین حالت آزادی میرفتم آب
 این مرداب هم رنگش سبز بود آب رودخانه اسپره میریزد برودخانه باخل و ازین دور رودخانه این مرداب
 تشکیل میابد و آب رودخانه باخل میریزد برودخانه (الب) و از شهر با بورخ گذشته داخل دریای شمالی
 میشود این رودخانه الب در شهر با بورخ خیلی عظیم است که کشتی های بخار و اینجا کار میکند بسیار مرداب با صفا
 مایک مسافتی که از مرداب را ندیم همه جاعرضش یاد و تقریباً بقدر چهار صد ذرع بود بعضی شعبات هم داشت
 و اطرافش جنگل با صفائی بود بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به طبیعت ذرع میرسد و این مرداب بقیما میرود
 تا به (شارلتنان بورخ) بقدر دو ساعتی که را ندیم رسیدیم بقلعه (اسپان دانو) که از قلعه جات نظامی
 المان است در اطراف هم سرای خانواد قراول خانهای نظامی متعدد است که سر باز زیاد دارد از قلعه مزبور شلیکات
 توپ کردند و سر باز از سر باز خانهای طرفین راه بیرون آمده صف کشیده موزیک زدند و سلام نظامی میدادند
 من و علیحضرت امپاطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم جمعیت زیادی هم جمع شده بود می کشیدند
 از جلو سر باز با که رسیدیم چون آفتاب گرم بود آمدیم پائین و بمنظور با علیحضرت امپاطور صحبت کنان میرفتم تا
 رسیدیم (شارلتنان بورخ) اینجا کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمده با علیحضرت امپاطور کالسکه نشسته سوارین
 هم سوار کالسکه شده رفتم برای محتره مرحوم امپاطور کلیوم اول جراین امپاطور که در شارلتنان بورخ است رسیدیم
 بوجه

مقبره داخل مقبره شده تاج کلی هم اینجا گذاشته بیرون آمدیم علیحضرت امیرطور با دست داده و تعارف کرده رفتند
بهمان کشتی که مراجعت به پستام کنند ما هم با جنرال هماندار سوار شده راندیم برای منزل از زیر منار
مؤمنان) عبور کردیم که دولت المان در جنگ آفری با فرانسه یار و کار فتح ساخته است منار بسیار بلند
تشکی است بالاسی منار مجتمه یکت ملکی از مملکت ساخته اند خیلی بزرگت خیلی بنای مائتا شایست یکت دوره اینجا هم
کرده بعد از آن وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خوردیم و چاییدم درین عمارت که منزل ارباب فالیهای ایرانی
کنه کار قدیم خیلی خوش طرح خوب انداخته اند که هر یکت پنج ذرع و شش ذرع دوده ذرع است پردهای خوب هم در
ایعالت وارد این عمارت از هر جنبه خوب و از روی سلیقه است از یکطرف عمارت ماباخی است که چنانکه
نوشتم برای ما فرق کرده اند از طرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یکت فواره از تلمبه تعبیه کرده اند
که آبش مثل گردی میخورد از طرف فواره یکت عراده توپی که دارد که در جنگت بزرگت از ناپلیون اول گرفته و
برای یاد کار اینجا گذاشته اند از جلوی این پارک عمومی از راهی که بطرف تهر میرود دروازه میرسد که همیشه
برافند بودند است مثل طاق بصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگت در وسط است و دو کوچک
اینطرف و دو کوچک آنطرف ولی دروازه با اتصال بدیوار و باره دارد و دو دسته مشنه بازد هم
امروز با پدر و من بخارج شهر میدان کادوچین وسیعی است که در اینجا با حضور علیحضرت امیرطور مشق تیر اندازی تو
می کنند و یکت در میان سرباز پیاده هم تیر اندازی تفنگت مینامند تا شاکیم این تفنگت که سربازان این جا
تیر اندازی میکنند تفنگت (رطبیون) است یعنی شست تیر تفنگت در شکم آن جا می بند و پشت
سرم می اندازند این سیستم و وضع تفنگت خیلی و شباهتی بآن سیستم اطرش که بطهران آوردند و ما خریدیم
ندار و سیستم اطرش پستان دارد و تفنگها در پستان جامی کیرد و بعد می افتد ولی این تفنگت با مطلقا
پستان ندارد و تفنگها در شکم همان لوله جامی کیرد و انداخته میشود صورت آن مثل تفنگهای متعارفست و سلحه
فتون المان ازین تفنگت است سوار کالسکه شده راندیم همه جا از میان پارک رفته بعد از راهی که تا بحال
میده بودیم راندیم تا بکانالی رسیدیم که برود خانه اشپره میریزد و متصل میشود از قرار یک میگویند در روی این
کانال آمد و شد زیادی میشود و کشتی های بسیار در آن کار میکنند که همه کشتیهای طولانی کم عمق برای بار کشتی است
و ذغال سنگت و هیزم و آذوقه و بار از اطراف شهر می آورند مدتی از کنار این کانال میرفتیم میگفتند هر سال
یک مقدار سیجیت برلن فرود می شود و ما این را معاینه دیدیم از خانه های خیلی عالی و کوچه های زیاد گذشتیم که تازه
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بخیا بانی که دو طرف آن جنگل کاج زیاد
بود مدتی هم از میان جنگل رفتیم تا رسیدیم به صحرای خمین که در اینجا تیر اندازی میشود و اسم این صحرای

تیراندازی

(محل) است مادر کاس که حرکت میکردیم علیحضرت امیرطور سواره پیش آمدند و ما هم توی کاس که ایستاده دست
 داده تعارف کردیم و بعد با طور با کاس که رفیقیم نقطه که وسط میدان بود ایستادیم فوج حرکت کرد پیش آید
 بنای تیراندازی شد پیش فراوانها خوابیدند صاحب منصبان فرمان دادند شروع بشلیک شد طرف مقابل را
 دشمن فرض کرده بودند از طرف دشمن هم چند تیر توپ و تفنگ خالی شد اما از طرف ما شلیک کلوله دار
 تیراندازی میکردند حقیقه این تفنگ (طبیعیون) اختراع غیبی است تا میساعت جدای تفنگ متصل بود و
 منقطع میشد و کلوله مثل تکرک میرفت بعد از پیش فوج سرباز عقب رفت و توپخانه پیش آمد که مرکب بود از شاتر
 باطری و قریب یکصد و بیست عراده توپ و اسبهای بسیار خوب و توپهای با شکوه منظم در جلوسفت پنجاه
 سیلها یعنی نشانهای زیاد گذاشته بودند از همه جور اسکاال آدم و صورتهای مختلف و بیست ده آرتخته و سقوا
 ساخته بودند شلیک شروع شد توپ زیاد به نشانها انداختند چون زمین چمن و لغزنده بود توپها در وقت
 خالی شدن بقدری ذریع عقب میرفتند و دوباره توپچی با توپها را جلو کشیده بسر خط میآوردند ما هم با کاس
 در حرکت بودیم و گاهی پیاده میشدیم و می ایستادیم علیحضرت امیرطور میان توپخانه حرکت میکردند و گاهی
 پیش ما آمد و صحبت میداشتند و صاحب منصبان زیاد سواره در میدان بودند علیحضرت امیرطور از هر طرف
 مبهشتند پرفیشت سزایشان بود که با ایشان حرکت میدادند تا معلوم شود که امیرطور در کدام نقطه
 هستند بعد از اتمام شش بنای دفیله شد اول توپخانه گذشت علیحضرت امیرطور مخصوصا خودشان در سر
 توپخانه حرکت میکردند چون مقابل ما رسیدند با شمشیر سلام نظامی دادند ما هم جواب دادیم بعد ایستادند
 توپخانه که گذشت سرباز دفیله کرد ملزمین ما هم پشت سر ایستاده بودند بعد از اتمام دفیله علیحضرت امیرطور
 با ما وداع کرده با طور سوار بعمارت شهر رفتند عصر هم در جلوی همان عمارت شربتاشای اجتماع و حرکت آب جو
 کشتا خواهد بود و بعد از آن شام کالاست و باید در ساعت پنج بعد از ظهر با سوارویم حالا هو صاف و آفتاب
 بود حالا که خواستیم مراجعت کنیم کم کم ابر بار از طرف شمال بالا آمد و بنای طوفان گذاشت با جبال هماندار
 در کاس که نشسته بودیم از راهی غیر از آن راه که آمده بودیم را ندیم یعنی جبال عرض کرد ازین راه که توپخانه و سزای
 میرود زدیم که از کرد و خاک رحمت نرسد اما بعکس آنکه جبال عرض میکرد توپخانه که رسیدیم کرد و خاک
 زیاد بود باد هم میآمد و رحمت میرساند ما از سمتی که باد میآمد بالا دست قشون را گرفته را ندیم قدری کرد
 کمتر شد اما طوفانی که از دور برخواست بود باز نزدیکت میشد ما هم در شکه روی سوار سیستم که محفوظ نیست جبال
 هماندار فرمودیم سرباز شکه را بگوید بلند کنند که سرازند باد و باران محفوظ ماند از شده کرد و خاک و صد
 باد صدای او بدر شکه چو منیر رسید آخر در شکه چو شیشه کروکت را بالا کرد ما هم پالتوی پوشیده بودیم باد

چنان بنده میوزید که نزدیک بود درختها را بکند و کرد و خاک غریبی بود که چشم چشم را بیندید تا منزل هم اقل
یک ساعت راه داریم و تند میرانیم درین پن باران شروع کرد چنان بارانی که مثل آن دیده نشده بود سیل
از آسمان میریخت و در کوچه ها سیل جاری شد و برق متصل بود با وجود اینکه هر چه جلوتر می شد بار و بادی پاکشیده
بودیم یا دشوار و پالتوی ما تر شد و باران بصورت مایه زد همه باد و باران از جلو و جزا را پلوت داشت با باد
شلوار و شکمش خیس آب شد با همین شدت باران و این حالت آیدیم تا وارد عمارت بلو شدیم (نهار خورده
قدیمی راحت شدیم ساعت پنج بعد از ظهر هم چنانکه نوشتیم باید برویم عمارت شهر که علیحضرت امیرطور در اینجا
هستند اول عید آب جو کشها را تاشا کرده بعد شام بخوریم و در سر ساعت مزبور بالباس سیمی وارد کالسکه شدیم
جنرال هم اندازیم با ما سوار شده از مله من ما هم امین سلطان و امین الدوله و بعضی از عکله خلوت و غیره با
لباس سیمی همراه هستند وقت رفتن در دو طرف راه زن و مرد و بچه زیاد ایستاده بودند از دور و از
براند بزرگ وارد شدیم بخیا بان موسوم بخیا بان بزرگ وسیع باشکوهی است قریب پنجاه فرس
عرض دارد در وسط خیابانی جدا کرده اند که دو طرف آن درخت توتل کاشته اند درخت توتل درختی است
شبه بدرخت نارون اما قویتر و بلندتر است و در فصل تابستان گل بزره سفیدی دارد که بسیار معطر است
و فضای خیابان را معطر میکند از این قسم درخت در ایران نیست و در هر طرف این خیابان وسط و در راه
عریض کالسکه رود که با این راه وسط که طرفین آن درخت دارد پنج راه کالسکه رواست و تمام این خیابان
بالکتر بسته روشن میشود بوضع باشکوهی در دو طرف راه کالسکه رود وسط یا بهای بسیار بلند چوونی که
باز بچ و متلازمین کرده اند نصب است و در بالا میان بر دو پایه را از عرض خیابان میل چوونی گذاشته و
آن میل که محاذی وسط خیابان است کره بزرگی مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی الکترستیه در
میان آن کره است اما پایا در میان درختها پید نیست این چراغهای الکترستیه مثل ماهها هستند که از هوا
معلق شده اند از این خیابان عبور کردیم وسط خیابان را برای امروز که عید آب جو و روشهاست و دست باید بگذر
قدغن کرده اند از کالسکه و پیاده هیچ عبور و مرور نمیشود و دو طرف جمعیت متصل هم ایستاده و کالسکه های ما و
همراهان از وسط میگذرند مردم متصل با شغف زیاد و آواز بلند هورا می کشیدند و ما هم از دو طرف تعارف
میکردیم خلاصه بهینطور آیدیم تا وارد عمارت علیحضرت امیرطور شدیم از پله بالا رفتم و در اطاقها شدیم در دو
سفر قبل در همین اطاقها منزل داشتیم تا دیدم شناختم عمارت بسیار عالی بزرگی است و حقیقت عمارت سیمی
سلطنتی المان و در شهر برلن همین عمارت است در یکی از اطاقها بالکنی بود در آن بالکن نشسته از اینجا ما میگردیم
یکت چیز عجیبی که باید نویسم این است که درین موقع بعد از صد هزار نفر جمعیت جمع شده بود و برای عید

آب جو کشتا دستیار است در جلو عمارت ایستاده اند از یکفرصه استنیده می شود و هر کس مثل چوب خشک در جای خود ایستاده نه حرف میزنند و نه حرکت می کنند عیضرت امیرطور و امیرطرس هم در قیمت و دیگر عمارت جا گرفته بودند و اینکه ناشییم و عیضرت امیرطور جو در ابروم شان دادند عمل تشریفات عید آب جو شروع شد و دسته های آب جو کشتا بنا کردند از جلو با یک نشستن تا این دستها و این اوضاع تشریفات طوری عجیب و غریب هستند که نوشتن درست نمی آید در همان آب جو زیاد میسازند و میخورند و احتفادی بآن دارند در فصل جو در و این جشن آب جو را میگیرند عراوه های بزرگ دیده میشد که چلیکهای بسیار بزرگ آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و روی آنها بطریهای پر از آب جو و ظرفهای آب جو گذاشته زینت داده بودند در بعضی از عراوه های دیگر جو در و دیده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف که از چند صد سال قبل رسم همان بوده پوشیده بودند و در روی عراوه ها دخترها و پسرهای دهبانی جوان و دهبانها لباسهای مختلف جدید و قدیم بالوان مختلف بسیار قشنگ سوار شده بعضی خوابیده و بعضی شسته بطوریکه مختلف بعضی مثل کسینها خودشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میخورند و در بعضی عراوه ها بشیبه خانهای دهبانی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند اما بوضع دهبانی با علف و گلهای صحرایی و دستهای سبزه جوانه در دیده و اسباب آب جو سازی و شیشه و کیلاس از این اشخاص که داخل در دسته بودند بعضی سوار عراوه و بعضی هم پیاده بودند همه بالباسهای غریب و کلاههای عجیب بعضی بلند و بعضی کوتاه و بعضی کت نیز و بعضی دم روباه پاره و دیگر زره و کلاه خود پوشیده بشیبه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزهای بلند و کوتاه در دست داشتند بعضی دیگر نیز داشتند و بعضی پار و مثل پاروی برف رویی بهیچطور با چند دسته بودند و هر دسته موزیکاکچی داشتند آنها هم بالباسهای مختلف و هر دسته بکینوای مخصوصی موزیک میزدند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این نواهای مختلف داخل میکرد میکر شده آوا عجیبی شده بود در این میان بهیچیکه در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یکت عراوه بزرگ بلندی بود که در وسط آن مرد قوی تنومندی باریک باریک بسیار بزرگ و سبیل کلفت مصنوعی نشسته کلاه بسیار بزرگ مطلای تباری در سر داشت و لباس بزرگ نکیس مرتبی پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بسینه و بازوی او آویخته بودند که او را شاه آب جو میخواندند و دختر بسیار خوشگل با کیههای پریشان کرده و لباس قشنگ فاخر و بلند در جلو او نشسته بودند که ملکه آب جو بودند و در برلن از قراریکه گفتند رسم است درین عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه آب جو بشوند و این عراوه با دسته با و سازها که گفتیم در حقیقت تجلات این پادشاه آب جو بودند این دسته با این بهیئت بای عجیب و لباسهای مختلف که نمیتوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذاشته و رفتند

و بگریختیم از اینجا که گذشتند گجایم و ند بعد از گذشتن تشریفات عید آب جو علیحضرت امیرطور آمدند به ما
رفتیم از طاقها گذشته از پله پایین آمدیم که به سمت دیگر عمارت که سالبدانش یعنی طاق سفید و راجاست رفته در
همان طاق غذا بخوریم پایین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر راه پله داشت و میبایستی از اینجا
بالا برویم بیت قدم بیشتر فاصله بود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند و محض تشریفات ما را سوار کالسکه
کردند علیحضرت امیرطور هم نشسته چند قدم راه رفتیم همراهان پیاده آمدند و هم راه پله پیاده شده اند
پله های زیاد بالا رفتیم طریقی پله سر باز بای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند بالباسهای قدیم استاده بودند
بعد باز بایعنی غلام بچه بودند بالباسهای قریح قدیم زمان فروریخت و در شمال گردنهای بزرگ سفید
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام بچه ها پسرهای صاحبمنصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکند بعد صاحبمنصب میشوند همه بن سیزده و چهارده و پانزده بودند ایشیک قاسی باشی و اعیان
و صاحبمنصبان و دربار همه در جلو ما افتاده و صاحبمنصبان دیگر در طاقها استاده بعضی هم اعصاب میآمدند
با همین تشریفات از طاقهای چند گذشته من با علیحضرت امیرطور با طاق علیحضرت امیرطریس رفتیم سایرین
با طاق سفید رفتند که هر یک در جای خود حاضر باشند در طاق امیرطریس ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شود و
اسخا غیر از ما و امیرطور و چند نفر از شاهزادگان کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امیرطریس
داده علیحضرت امیرطور هم دست زوجه فروریخت شارل گرفته رفتیم سر شام نواب دوک دوادین بزرگ
پسر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیروز اینجا بوده اند رفته اند بهامبورگ بدیدن علیحضرت امیرطریس
فروریخت که مادر علیحضرت امیرطور حایله و خواهر دوک متارالینه هستند و از اینجا خیال دارند بروند پنجه
بجبهه معالج از آب معدنی اسخا استعمال کنند میتر شام را در سالبدانش گذاشته بودند دیگر وضع طاق از بزرگی
وزینت و اسباب نخل و تربت اسباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت مادر جای خود مان که
معین بود نشستیم علیحضرت امیرطور در دست راست ما و علیحضرت امیرطریس در دست چپ و بعد سایر
شاهزادها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو و بهم گشت بزمارکت و این سلطان و سایر وزراء
و جنرالهای المان و اشخاصی که از همراهان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام خوردیم علیحضرت امیر
کیلاس خود را بکیلاس دیگر زدند و از موزیک را که در غرفه بالای این تالار میزدند قطع کردند ایشان برخاسته
ما هم برخاستیم سایرین هم استاده علیحضرت امیرطور جامی برداشته رو بجا ایستادند ما هم رو بایشان کردیم
نطق مفصلی بزبان المان از دوستی با شخص دولت ما و از دوستی با پدر و جد ایشان بیان کرده و شرحی طلاء
خشود و دست از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نمودند و جام را بلند کرده با آواز بلند بورا سلامی آکشیده

و خوردند همه بوز انکشدند و موز یکت در غره شروع بواختن آواز ایرانی نمود و تا این آواز را میزد همه اینها بودند چنانکه نام شد نشینیم بعد با برخاسته علیحضرت امپراطور و سایرین هم برخاستند با هم زبان فارسی لطفی کردیم بعد علیحضرت امپراطور و سایرین رو به میرزا رضا خان وزیر مختار ما که در جلو ما بودند و او لطف ما را زبان فرانسه ترجمه کرد ما هم بعد از اتمام لطف سلامتی امپراطور بوز انکشدند و موز یکت را بنواختند تا موز یکت تمام نشده بود همه ایستاده بودیم خلاصه شام با نهار سبزه برخاسته همان رتبی که آمده بودیم با علیحضرت امپراطور بسالون دیگر رفیقیم در اینجا تمام شاه زاد و وزراء و صاحب منصبان بزرگ المان و همراہان ما ایستاده بودند بعد نیم ساعت بخاورد در اینجا ماندیم بعد باز دست امپراطورین گرفته آیدیم تا بالای راه پله که میبایستی به تیار بزرگیم با علیحضرت امپراطورین وداع کرده ایشان از همان جا که راه عمارت خودشان بود با طاق خودشان رفتند علیحضرت امپراطور با ما تا پایین پله دوم در آمده وداع کردیم و در یکالسکه نشسته به تیار رفیقیم در لڑ بزرگ مقابل سن برای ما صندلی گذارده بودند نشینیم غریب سلطان قبل از ما از منزل با اینجا آمده بود او با این سلطان و این الدوله و سایرین پشت سر نشستند ولی بوی تیار خیلی خف و گرم بود که آدم مفصل عرق میکرد تیار بسیار قنک حریفی است پرده بالا رفت باله بود بدون حرف همه پرده با یکت بازی بود فتنه زد بای یونانی بود و راجه بندی که می آمدند و می رفتند و دزد و باغارت و دزدی رفته گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند و بناستی در این بین مار قص و باله میشد دسته بدسته و نوع نوع رقص میکرد و خنده با و گاه سیهها و آدمها بالاسهائی مختلف اما دخت بای بازی که خیلی خوشگل بودند تا پرده اول باز تمام کردند که خیلی با حمت رسانیدیم که پرده افتاد از تیار بیرون آمدیم از آنکه عرق دار بهوای خنک آمده بستی و آب سرد خوردیم سینه ام گرفت در تالار سیس فروریکت شارل که از شاه زاد و بای بزرگ المان و سر دار بانی معروف و فاتح عش بوده و چند سال قبل وفات کرده است آمد این شاهزاده جوانی است کوچک اندام و ضعیف ولی خیلی بختی و عاقل و آرام و محبوبست جذبی قبل سفری به ورنیا کرده و یکسال سفر و طول سیه ست با او از تالار فرشییم بلژرزد یکت سن در مرتبه پایین اینجا بوایش خنک و خیلی بهتر بود و در پشت این نیمه باز کرده بودند راحت بودیم پرده آخر خیلی تاشالی بود کشتی ساخته بودند که جمعی در آن در آن بودند و سیه و آه بودند و دریا گرفتار طوفان شده و عدد برق و صاعقه ظاهر میشد همه بعدیها مثل طبیعت دریا کشتی و هوا و خیلی ممتد داشت بعد از اتمام به تیار بمنزل آمده خوابیدیم حاجی محمد حسن این دارا ضرب که قبل از همه مستان آمده بود و برادرش حاجی محمد رحیم که در فرانسه متوقف است از پاریس برلن آمده بحضور رسیده حکم بود که حکم سابق که در ایران بود و ساکن و نیه است از وینه بهیدن ما آمده بود و در اینجا دیده شده اوم

چهارمین
روز

بهمان طور است که در هفده سال میت سال قبل در ایران بود همان طور فارسی حرف میزنند و همان آداب و عادات
و وضع را دارد (و وز چهاوشنه دوازدهم) امروز بجای معنی نباید برویم صبح (مسیو
د بروکش) که سه سال قبل سمت مترجمی سفارت المان با (بواشوا یاک) وزیر مختار دولت المان
ب طهران آمده بود با زن و دخترش بحضور ما آمد بهمان صورت و حالت است که در طهران او را دیده بودیم و
پرو دختر جوانی دارد و روز قبل بران شواکت هم بحضور ما آمد او هم صورتی تغییر یافته کرده است امروز از خیال رفتن
بحمام و شستن با براندیس که همانا در دهام است و چند نفر از مله بنین رکاب خود ملان به سمت حمام رانده ولی قبل از
رفتن بحمام با گوایم رفتیم تفصیل این گوایم را در روزنامه های دو سفر سابق نوشته ایم اینجا یک حاجت تفصیل
نیست اما دو چیز عجیب در اینجا دیدم که نوشته میشود یکی میمون غریبی بود خیلی بزرگت و قومی بیکل که این جنس
میمون را (شامینیر) میگویند و در جنگلهای افریقیه یافت میشود خیلی حبیب و با نامنا بود و قریب یک ربع
ساعت بناده ناشامی نزال زدیم صدای غریبی هم دارد و خیلی گریه و میب که اگر شخص در میان جنگل این صدای را
بشنود خیلی وحشت میکند اما بسیار جان است و یا صاحبش او را رسانیده که بعضی سله فنجی خود را بالا میبرد
میمون با وحشت فرار میکرد میمون کوچک دیگری هم بود که این میمون بزرگت با او انس داشت و با
او بازی میکرد سرش محبت و حقیقت مادی میکرد این میمون بزرگت ماده است اگر زبوان خیلی حبیب
و بزرگتر میمون کوچک هر کجا فرار میکرد او را گرفته مثل پنبه با او بازی میکرد خیلی او را اذیت نمیداد
بزرگ که در اینجا مخصوصاً نصب کرده بودند و خیلی مرتفع بود و جلد و نند بالا میرفت و بامین میانه خلاصه
جوان غریبی است و میمون شامینیری دیگری هم بودند اما نه باین بزرگی روی آنها سفید بود باین خوبی خود بد جس
سپاهش مرغوب تر است این شامینیرها چشمشان از دور مثل چراغ برق میزد و سر این جوان بزرگت مثل
سر انسان است قد و اندام و بچه و پایش هم شباهت با انسان دارد اما باز ویش فویر و شبیه بیکت طایه
کردن کلفتی بود و چهره غریب دیگر بیکت اژدها نیست که فطرتش کلفتی بیکت و دشت بزرگی ده ساله و طولش قریب
ده ذرع خیلی دیدنی بود این اژدها زنده بود و بخود چسبیده هر وقت سختش نه و بیکت او میرفت غله سمس
میرد این مار زهر ندارد اما قوت یاد دارد و چنانکه در جنگل مثلاً بریرا به بنید خودش را بد و را و چسبیده و نا
میدهد بریرا خورد و نماید در حقیقت حربه این قسم ما بهمان نوعیست که دارند همه جا را از بالا و پایین
کردش کرده انواع مرغها و افسام حیوانات دریائی که توی آب از زیر شیشه پیدا بودند از قبیل حیوانی که سگ
گل است و وقتی غذا بخورد حرکت میکند معلوم میشود حیوان است انواع دیگر که حیوانات غریب دیگرانه
زیر آب پیدا بودند یک نوع مرغابی غریبی هم بود که در زیر آب میبرد خلاصه از این قبیل حیوانات زیاد بودند که

چون در روز ناهای پیش نوشته ایم دیگر در اینجا مکرر نمی نویسیم از گواریم رفتم تمام تمامی است موسوم به
 بن زمین) دو شمای دنیا از آب سرد و گرم دارد و دوش زبان فرنگی اسم همین آب پاشاست که از بالا و پایین
 آب میپاشند که شیرینار باز میکنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آمدیم
 بمنزل نهار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفتم باغ وحش که فیضیه نام دارد که پیشه میست محترم
 بزرگت علیحضرت امیرطور است بابر اندیس و چند نفر از پیشه منتهای خود مان و غیره سلطان همراه بودند دیگر
 باغ وحش هم برای پذیرائی ما حاضر شده بود و در باغ سدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات زیست
 و گربه و شکار گرفته تا حیوانات عجیب و غریب چین و ژاپون و افریقیه و نیکی دنیا از بزرگ و کوچک در اینجا
 جمع کرده و سوار برای آنها جا ساخته اند و از آنها توجه می کنند خیلی راه رفتم در باغ یکی از امرای هند را
 دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما ختم داشتیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
 میگفت در بند روزنامه سفر اول فرنگستان شمار خواندم شوق مسافرت فرنگستان بزمین افتاد و کفیر
 انگلیس هم همراه او بود میگفت علیحضرت ملکه اورا همراهی من مانور کرده اند رنگت چهره اش سیاه و درش
 هم سیاه بود که رنگت و خناسیاه کرده بود و همش محمد عمر خان است با او صحبت کردیم و خیلی پیاده راه رفتم
 که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم نخستی نشستم وضع لباس و کلاه و طبیعت این امیر هندی را
 از غرابت بود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از چیزهای غریبی که در باغ وحش دیدیم فیلهای آبجاست
 بنای بسیار بزرگی با کتب بلند در وسط باغ ساخته شده فیل بسیار بزرگ و یک فیل کوچک در اینجا جاداده اند
 فیل کوچک حرکات بسیار غریب میکرد اولاً بطرفهای چند که دهن آنها قدری پهن بود و روی پهن چیده بود
 فیل روی آنها راه میرفت نگاهبان و مقلّم فنجی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
 میکرد بعد جعبه موزیک بزرگی اینجا بود دسته داشت که بجرکت دسته ساز میزد فیل حاضر ساز زدن شد تکلیف
 موزیک هم گذاشته بودند فیل بآن نگاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پایم طبعی که رنگت و منج
 بآن تعبیه کرده بودند میزد موزیک و طبل و رنگت و منج همه موافق قاعده موسیقی بود مدتی موزیک زد و هر
 قدر میخواستند میزد بعد یکت (ولو سینه) اینجا بود یعنی چرخ که با پا حرکت میداد و سواران میشوند
 یکت چرخ کوچکی بود و هیچقدر جاداشت که فیل دست و پای خود را روی آن بند کرده و با خرطوم سکان آن را
 میگرفت و میراند و میچرخاند و از هر طرف میخواستند میرفت بعد که ساز یا حرکات او را تعریف میکردند
 مثل بازیکر باور نهایی ناشایسته زانو با خم میکرد و تعارف و تشکر می نمود خیلی غریب بود و زرافه غریبی هم دیدم
 خیلی بزرگ که باین بزرگی ندیده بودیم زرافه هم که سابقاً در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته
 دنی

وقتی سرش را بالا میکرد و از زمین تا کوش اوده ذرع بودسته زرافه بود یکت (هیپتوپوطام) هم دیدیم که باسب
 آبی ترجمه می‌شود اما معلوم نیست که این سبک سبکی است یا قبل آبی یا کاویش آبی یا حیوانی دیگر است خیلی ریز
 حیوانیست و آب شنا میکند و بدن باز میکند خیلی ریزک تا شاید در مرغهای الوان خوب هم از همه نوع
 بود از جمله یکت قسم قرقاول که هیچ دخلی بفرقا و لهای ایران ندارد و رنگهای لطیف خوب بودند یکت طاوس
 مخصوصی هم بود قدری کوچکت راز طاوسهای متعارفی سرش هم کوچکتر بود و مثل الوان مختلف خیلی شکست
 دارد بلکه بدنش هم برخلاف طاوسهای متعارفی رنگهای خوب دارد که چشم از دیدن آن سیر می‌شود خلاصه حیوانات
 زیاد از همه قبیل از همه جا و از هر هوایی از کرسیری و سرد سیری و اما کن معنه له بود بعد از تماشا از باغ
 بیرون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باغجاست رفتم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
 جمع شده بودند و در سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیت راه پله بزرگت از راه سنگت مردم و اطفا
 مزین به سبیل و اسباب خوب دارد و در یکت دستگاه این عمارت منزل سفارت ما است اینجا
 و عمارت مال شخص معاریست که برای گرایه و ادون ساخته است دارد که شدیم شخصی با دختر رفتن ایستاد
 بودند و در عرض کردند صراف سفارتست و بهما بخادر مرتبه تختانی سفارتخانه منزل دارد از پله بالا رفته
 وارد اطفا شدیم چند اطاق متعلق سفارت است همه مزین به سبیل و اسباب ایرانی و در بالا هم یکدسته
 سازنده از اهل اسپانول بودند که ساز می‌زدند امین السلطان و امین الدوله و غریب السلطان و محمده الدوله
 و جهانگیر خان و زریان خان و وزیر مختار وینه و قونسول ایران در بران و قونسول ایران در مهورکت بازن
 و دخترش و چند نفر دیگر از همراهان حاضر بودند زریان خان تازه از وینه بجهت عرض کردن تفصیل رفتن با وینه
 آمده است جهانگیر خان هم از اینجا برای معالجه چشم خود با وینه خواهد رفت و بعد در لندن به حضور ما خواهد رسید
 امین الدوله هم می‌رود بی‌پایس که محسن خان منشی حضور پسرش در اینجا است او را به بنید و بعد از اینجا با سلامبول
 رفته دختر معین الملکت سفیر کبیر ایران را برای پسرش عقد کند او را هم فرمودیم در لندن بحضور ما برسد محمده
 هم اجازه خواست فردا شب را که مادر بزرگن نخواهیم بود بماند بعضی کار با دارد و بعد در کاسل با طلحی شود
 امشب در سفارتخانه ایران می‌مانست امین السلطان و چند نفر از همراهان ما در اینجا شام خواهند خورد
 کنت بیزمارک وزیر خارجه المان و بعضی از سفرای خارجه هم مثل سفیر کبیر انگلیس و عثمانی و غیره در اینجا خواهند
 بستند ما ششیم قدری میوه و عصرا نه خورده علیانی کشیدیم آدم غریبی که در اینجا دیدیم می‌ز حسین شریف
 بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بعضی هندوستان ساکن بوده صاحب کنت است حاجی
 حسین قلی خان وقتی در بعضی قونسول بود تعریف او را نوشته بود روزی هم در باغی از باغهای معینی می‌مانی بزرگی

داده جمعی از کبریا و هندوها و انگلیسها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاجی حسین قلی خان به
 طهران فرستاده شده بود و عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود و صورت او را که در عکس دیده بودم خاضرم بود
 و راستنم آوم کو ماه قامت کندم کون چشم و ابرو سباجی است بیاحت و فرنگ آمده است و مرحت
 هندوستان خواهد کرد شخصی هم در همسایگی میرزا رضا خان در یکدستگاه بهمن عمارت منزل دارد همیشه باران
 است مرد عالمی است روزنامه نویس است خوانیم منزل در آبسینم چه طور است رفتم وارد منزل و شنیدم
 اطافهای بسیار عالی داشت همه مزین و بامبل و اسباب خوب بعد از تماشای اینجا رفتیم آمدیم منزل
 که شام بخوریم چون در ساعت ۹ بعد از ظهر قرار داده بودیم کارخانه الکتریسیته برویم که محب الذوله عرض میکرد که
 خانه مال سین است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده رفتم این کارخانه در
 شارلوتا نورک است راه دوری دارد رسیدیم کارخانه درین کارخانه اسباب الکتریسیته از هر قبل بسیار
 سیمهای کلفت بجهت مکررات زیر دریا اسباب تلفون پل با و جرحهای مکررات و غیره هزار عمل در اینجا کار
 میکند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در کار است چیز تازه که دیدم جایده شده دور عالی بود که (پانودمانا)
 مانند ساخته بودند از تقوا و نقاشی مثل رده تاشا خانه ده دوده و پستی و بلندی و چیزهای دیگر ساخته بودند
 که روشنی الکتریسیته می انداختند مجسم میشد کای روشن بود کم کم روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
 گاهی ماه طالع میشد خلاصه چیزها تماشائی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
 خیلی گرم بود و بوی قیر و بوی دیگر میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جا را گردش میکردیم درین گردش بسیار
 خنک خوشی احساس کردیم که در آن کرما و عفونت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد و عجب کردیم که از کجا این باد
 موز و بعد طفت شدیم از یکت جرحی است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته سرعت تمام حرکت
 مینماید و احداث باد میکند و اسبابی دارد که بجز حرکت انکشت چرخ میبایست خیلی مختم دانسته قدری اینجا
 استاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری و کلچه را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها
 بسازند برای ما بظهران نفرستند پیش عرض کردیم سازیم و میفرستیم بکنفرانس پیش حسین بود ما طبعاً س نام که مدتی در
 طهران در کارهای سخن بود خلاصه بعد از تماشای کارخانه منزل آمد شام خورده خوابیدیم (دو و پنجشنبه) امروز باید
 برویم به کاسل (ماراه آهن در شش ساعت میرود چاه فرسنگ است در این راههای آهن ن
 بخانه ساعتی هشت نه فرسنگ است میرود چون در ساعت ده باید حرکت کنیم و علیحضرت امیر طو بر اینجا میایند که با تقاضای
 سواره آهن برویم ساعت هفت بدار شد بخوابیم کیساعتی که گذشت علیحضرت مدتی بلیست بنگال کرده بایشان دست
 آیم بالا نویضاف فنه مدتی با ایشان صحبت کردیم بعد ایشان فاسی بانی آمده عرض کرد کالسکه حاضر است با علیحضرت

پروکس

امپراطور پامین آمد و سوار کالسده را ندیم برای کار پشدام ملزمین کاب ما هم از جلو آمده در کار حاضر بودند
 کنت بربرت بیرمارکت هم در کار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخاستیم با علیحضرت امپراطور دست
 داده خواستیم و دایع کنیم گفت خیر من تا کار پشدام باشم نخواهم بود و از اینجا و دایع می کنیم با هم رفتیم توی زن
 پسر فردر یکت شارل هم که شاه زاده جوان مؤدب معقولی است پیش ما نشست گفت بین سلطان و میرزا
 خان وزیر مختار هم استاده بمطوره با علیحضرت امپراطور صحبت کنان را ندیم برای پشدام این زن بسیار
 خوب ترغیب از زنهای مرحوم فردر یکت پدر علیحضرت امپراطور است که سلیفه خود ساخته است خلاصه
 در راه که میرفتیم یک نشان صورت خودمان را هم بدست خودمان بشاه زاده پسر فردر یکت شارل دادیم
 علیحضرت امپراطور اظهار خوشوقتی کردند رسیدیم کار پشدام این کار سوامی آن کاریست که آن روز که پشدام
 میرفتیم دیدیم کار کوچکات دیگر نیست اینجا با علیحضرت امپراطور دست داده دایع کردیم و ایشان از زن
 پامین آمده خودشان و کنت بربرت بیرمارکت و شاه زاده پسر فردر یکت شارل و سایر بربان علیحضرت
 امپراطور بمطوره سجالت و دایع استاده تا زن حرکت کرد و از جلو ایشان که نشیتم درین راه زن خیلی تند
 میرفت بطوریکه سر آدم کج میخورد و غصه سر را از کاسه پروان آورد اینجا ما که میردیم بجوچه خاک فرنگستان
 تمام صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوامی جاده یکت و جب بین خالی غیر مزروع دیده نمی شود تمام ما
 حاصل با هم خوب است کار زراعت اینجا با خیلی خوب و سهل است چرا که زراعت آب نیندهند و زمین
 هم تا خاک است بقطعه سنگت کوچکت پیدا نمی شود و عجب این است که از حلقای آرس که زیاده از
 پانصد فرسنگت راه تا اینجا آمدیم رکت خاکها ما سفید بود و در اینجا زده پانزده فرسنگت پیش رکت
 خاکها سرخ شد و زمین تا ما جلگه است جنگل هیچ ندارد مگر از دور گاهی دیده میشود از قفاز تا این ده
 پانزده فرسنگت بقطعه سنگت درین صحرا ندیم خلاصه هزارا امروز بمطوره در حرکت زن آوردند
 چو رویم اغلب و اکثرای ملزمین ما راه بواکن ماندند و راه زیادی که را ندیم از رودخانه و دریاچه با و پلها
 متعدد گذشته بعد یکت شهری رسیدیم از میان شهر گذشته بعد شهر (مقدن بووغ) رسیدیم این جا
 دولت المان قلعه نظامی و قشون ساخلو دارد شهر مقدن بووغ هم شهر معظنی است از مقدن بووغ که که ششیم صحرای
 صاف بتدل به پست و بلندی و جنگل شد اما درختهای جنگل سرود کاج بود استخار جنگلی دیگر بود اما همه جا
 خیلی بر درخت و با صفا بود از پسته و پست بلندیهایی بسیار که نشیتم که همه پوشیده از جنگل بود زنهای زیاد
 در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آبش حاصل با بودند اما بقدری زن تندیه و سن که شخص نمونست
 آنها را بچسب میداد از توی جاده هم خط آهن دیگر بود که متصل زن بجای آمد و رفت می نمود از جلو بکوهی بر خور دیدیم

که فونلی ساخته بودند بهینطور که میرفتیم یک دفعه دیدیم کاسکه با مثل شب تاریک شد و بقدر یک دقیقه طول کشید که ازین تونل گذشتیم اما باین سرعت حرکت کاسکه باستی درین یک دقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از تونل گذشته باشیم خلاصه از کوهها و پشته ها و جلگه و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا چنانجا که از خطر گذشته رسیدیم بشهر (هین کاشیل) در کار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در هر جا معمول بود بجا آوردند صاحب منصب زیاد می باده سینه سر باز و موزیکایچی استاده بودند موزیکان زنده از جلو صف سر باز گذاشتیم بعد سر باز باز جلو ما دینله کرده گذاشتند پس کاسیل شهر نظامی است و جزال کردلمان هماندار ما حاکم نظامی پس کاسل و نواحی آنست تمام صاحب منصبها را معرفی کرد یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد و که در بنجا تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با هماندار سوار کاسکه شده آمدیم بعمارت شهر پیاده شدیم عمارت بسیار عالی مرتین خوبی است میدان بسیار بزرگی منظر دارد این عمارت متفرع سلاطین و دو کهای کاسل بوده است در جنک آخری که مرحوم کلیم اول با دولت طرش کرد که معروف بجنگ (سادوا) است باین شهر از دولت (امیر) نشینی خارج کرده جزء مملکت و سلطنت پروس بود و جمعیت این شهر بقدر شصت هزار نفر میشود شهر کوچک قشاک خوبست اما ابلش صنعت کریستند و صنعتی ازین شهر معروف نیست پارک خوبی دارد و ناپلیون اول امپراطور فرانسه که اینجا باره بجنگ و غلبه گرفت و تصرف نمود اسم کاسل او سینه فاکتار و و این شهر ایامی تحت قرار داده (وژوم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد و این شهرم پدر لوی ناپلیون بوده که حالا هم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سردتر و بهتر از ورسو و برلین است عمارت که مادر اینجا منزل داریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک قریب سیصد ذرع طول و صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است و موسوم بعمارت الکترال پناه قریب سیصد سال قبل نباشده است در وسط میدان مجتمه بزرگی از لاند کرا و حکام و فرمانفرمایای اینجا را باین اسم دلقب میخوانند) فردریک دوم نصب است که در سینه هزار هفتصد و هشتاد و پنج مسیحی مطابق سینه هزار و دویست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملت ساخته و برپاشده است میساعت بعد از ورود کاسکه خواسته با هماندار سوار شده رفیقیم با پارک این شهر گردش کنیم در آخر همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقابانی با بالهای کشاده نصب است از دروازه گذشته دو پیچ خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته با پارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است درختهای زیاد از کاجهای باشکوه و سایر اشجار جنگلی دارد که بطور جنگل کاشته اند خیلی سبز و با طراوت است حیات بانهای چ پرچ زیاد و دریا چا دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریاچه



FRANCIS JOSEPH, EMPEROR OF AUSTRIA

جزیره با است که بعضی ازین جزیره های بسیاری با قایقهای کوچکی رفت یکی از جزیره ها را بنی بود با قایق
 پس عربی و طبانی ازین کناره کشیده بودند قایقی دست خود را بطناب میگیرد و قایق را میراند این
 قایق بجزیره رفتم در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه چپ که خیلی است بود بر سر تپه رفتم منظر خوبی داشت
 کوههای و بلندی بود کوه بر کوه پیدا بود در کناره ای که از تپه بالا میرود و در اطراف تپه دسته دسته
 گلکاری کرده بودند با سنگهای مصنوعی سنگهای طبیعی نما ساخته و میان سنگها انواع گلها کشیده
 از گلهای کوههای آلپ و گلهای گرمسیری مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم میشناختم
 حتی پوشن که در کوههای ایران پیدا میشود در اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کوههای ایران دیده بودیم در اینجا
 دیدیم در بارک زن و مرد و اطفال یا جمع شده بودند درین شهر ایرانی ندیده اند خیلی بدیدن ایرانیها
 در بعضی هستند اطفال دختر با کالسکه میسوزیدند زننها و مرد با ایستاده بودند می کشیدند زننها و تنها
 کتان میدادند و از اطراف کل کالسکه می کشیدند و اطوار شادی میکردند و بقدری زنهای خوشگل و دخترها
 قبول در اینجا دیدیم که در اینجا ندیده بودیم بعد از گردش یا سوار کالسکه شد و بعمارت مراجعت کردیم
 بعضی از ملزمین مثل این سلطان و وزیر سلطان و مجدالدوله و بعضی از پیشخدمتها در این عمارت منزل داشتند
 و بعضی دیگر از همایان مثل عماد استاطنه و صدیق السلطه و ناصر الملک و سایرین در هتل نزدیک باین
 عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دو کسای قدیم است
 و در آنجا با تزیینات بسیار زیبایی بنا شده اطاقهای بزرگ و سالونهای عالی با شکوه دارد که بهر یکت با تزیینات پرده با
 بیکت زنگی است حقیقه این اطاقها و سلیقه معماری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چهل هزار
 و چهار با و ساعتها بیکت همان زمان نابلو با و مجسمه های مرمر خوب دارد و خلاصه خیلی عالی و مزین است حالا
 مخصوص دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا همان امپراطور جنرال کرولمان همان که حاکم
 رومانی اینجا است در عمارت ملو و منزل دارد که خیلی خوش منظره با صفا است بعد از تماشای عمارت آمدیم
 سرشام در همین شام صدای موزیک بلند شد جنرال صاحب منصبان دیگر آمده عرض کردند که برویم از
 بالکن تماشا کنیم بعد برخواستیم بالکن آمده دیدیم دو سه دسته موزیک با کجی افواج موزیک میزنند و شاد
 زیاد و حلقه زده میان حلقه شعلها فروخته اند قدری تماشا کرده دوباره آمدیم سرشام موزیک با کجی با همان
 موزیک میزنند برای تماشای همین موزیکان و شعل بقدری بهر از هر حقیقت از زن و مرد در میانه ان جمع
 شده بودند موزیک با کجی تانی زدند و ما سرشام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای مار و میوه در آن
 و صدای فال و قیل مردم زیاد از یکطرف هم کالسکه می کشیدند از یک طرف تراده با است که بسکها بسته

بارکشی می کنند و تازه درین شهر دیدیم که با سکت بار می کشند زاموه اینجا مثل ورتو و غیره نیست که با سکت حرکت کند اینجا حرکت میکند مثل راه آهن کوچک سبکی است و در جلو زاموه برای اینکه کالسکه و عابری در آن دار کنند که از جلو آن رد شوند بوقی نیز دارند که صدای بلند زننده دارد همه جمعیت و صدای بوق و سکت و کالسکه و عرابه و سکت و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آنوقت از صدای افند باز قبل از طلوع آفتاب شروع میشود و مندا نم اینجا چه وقت میجو ایند خلاصه بهر طور بود و خوابیدیم دو روز جمعه و چهارشنبه (هم) امروز باید با کسپوریون شکار برویم که همه قسم اسباب شکار و حیوانات که شکار میشوند در اینجا عرضه دارند در پارک شهر کارسل که موسوم است بکارل او نار بخشنا می است وسیع که رستان کوزبای نارنج را در اینجا می کنند و نایب نار نار پیرون می آورند در اطراف باغچه باوچا نار نارنج چسند درین نار بخشنا در اوقات تابستان که خالی است کسپوریون میو و امسال کسپوریون شکار است یعنی از تمام ایالات و ممالک نار نار بر کس از شاه زاده باوچا این و انیاس شکار چپهای معروف هر چه اسباب شکار دارند از قدیم و جدید به دسته یا سر یا شاخ با تمام بدن شکار یا سر که حید کرده اند مثل حیوان زنده ساخته اند با چاقو و سوزن و سنج و سنجای با شاخ مرغان و سوکا و کاک و بزک و قوچ و غیره و شکار که از نه قبل ساخته اند و پوست خنجرش شده و مرغی عجیب و غریب از قرقاول مرغهای کم یاب که خنجره در اینجا دیده میشود و دیگر انواع مرغهای تکای از قرقاول و طرلان و قرقی و غیره ساخته و اینجا گذاشته و دیگر انواع اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و تیرچکان و تیرچکان و تفنگ و تفنگ تیر و غیره در اینجا دیده میشود خیلی دیدنی بود خلاصه نار نار ده با جبال نار نار در کار کالسکه نشسته رفتم با کسپوریون چند نفر از پیشخدمتهای ما هم همراه بودند در اینجا (کنت آلن کیسرجن) رئیس کسپوریون و (کنت اولن بولت) حاکم شهر کارسل حاضر بودند ما را بزرگائی کردند و اجزاء کسپوریون را معرفی نمودند قدری گردش کردیم در بنا خوشگل یاد بودند و دور مانده گرفته بودند مایک تفنگ چاقی را خواستیم آن خان کسیم رو بر نار قرقاول فتنه پایچا کشیدیم ز نار تیر سیده فرار کردند و فرار کردند و خنده شد بامزه بود بعد اسباب شکار را که از بهر جا و بهر حالت آورده بودند و متعلق به کس بودند دسته دسته طبله چیده بودند همه را دیدیم پردهای نقاشی همسازیم که کار نقاشیهای این عصر و همه صورت شکار است خیلی بود چهار پرده از آن پرده بار اسباب صد تومان خریدیم بعد از اینجا بهایی خانه که متصل بهمن نار بخشنا است رفتم در اینجا اقسام ماهیا از کوچک و بزرگ و زرد و سفید بصورتها مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیا را گرفته در همین حوضها و آبهای مختلف عمل می آورند و بزرگ کرده بعد می فروشند فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از اینجا رفتم بجایی که عکسهای خوری می اندازند و قطعا

عکس زیاد کرده اند عکس فوری طوریت که اسب را در دویدن عکس می اندازند و بهمان حالت دو در کمال عکس می افتد یا آدم بهر حالت بعضی هست فو اکس را در بر سیدار ندا طاق تاریکی بود شیشه گذاشته پشت شیشه عکس با نصب کرده اند آن طاق بار از پشت روشنی میدادند و از شیشه گاه میسر دیدن عکس با چرخ میخوردند و دیده میشدند مثلاً اسب بجالت دیدن آدم بهینت دیدن پیش چشم میگذشت چند عکس تا شا کرده چون هوای اینجا نه بود از اینجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم امشب در ساعت پنج بانه عمارت و عیال مس هو که در خارج و نزدیک بهتر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقاً جای راهبانان بوده است و موسوم به (وای سن استاین) بعد درین اواخر عمارت شکارگاه روسا و دولتها پس شد و بعد در سال ۱۳۰۰ بزار و مقصد دیکت میلادی مطابق سال ۱۳۰۰ هجری شلال و پس عمارتی بنا کردند این بنای بزرگت حالیه را یکم اول فرمان رومی پس در یکصد سال قبل ازین بنا کرده و با اسم او موسوم شده است که (ولیکس بنو) بنامند در ساعت با حیرال کرولمان بکاس که نشسته رفتم از بهر بان این تسلط و بعضی از پیشینه متاه و عیزه در کاب بودند تا اینجا قریب سه ربع ساعت راه است و بطرف جنوب مغرب شهر رانده اول در کوچای بزرگت شهر خانهای خوب از دو طرف دیده شد که در جلو آنها کل کاری ا قشنگ کرده بودند از مقابل عمارت بلو که منتهی حاکم است که ششم بعد کم کم نزدیکت بخارج شهر رسیدیم که عمارت و خانها تکلیت شود و خیابانی است از درختهای تنوع عینه حالا هم فضل کل تنوع است درخت تنوع درخت بزرگیت کل زرد ریزه معطر می دارد بعد وارد خیابان پارک شدیم که در طرف مثل چکل درختهای خیلی بزرگت قوی و کهن از کاج و سرو و تنوع عیزه دارد زمین هم همه سبز خیلی باسفا مثل بهشت از راه چپیده بطرف بالا و بعمارت رفتم جلو عمارت چمن بزرگی است سوزختم و در میان آن از دو طرف دسته بای درخت و کلکاری علی شل سینا که در حقیقت روی سبزه و چمن را با شکل و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند و ارد عمارت شدیم میر شام را در مرسته پایین گذاشته بودند پلوس سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سیدان باین عمارت آوردند و قریب پنجاه در اینجا اقامت داشت در مرتبه اول این عمارت او را منزل داده بودند رفتم بالا اطاقهای منزل ناپلیون را تا شا کردیم اطاق نشین و اطاق شام و خواب را بهمان طور که بوده است دیدیم حتی در سرمیزی که سیکار می کشیده و سیکار را روی میز گذاشته از شدت خیال طعنت نشده میر سوخته است بهمان حالت باقی گذاشته بعد آیدیم سرمیز شام خوردیم و بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی تمام شهر وایت و دریاچه داشت ایستاده تا شا کردیم جمعی هم زن و مرد بیرون جلو عمارت جمع شده بودند بعد خوابیم

در پارک گردش کنیم و کالسکه نشسته رو ببالا رانیم راه همه سرا بالا است خیابانهای بچ بچ ساخته اند که همه جای
 بالا میرود و در جلو عمارت روی قلعه بلندی بنایی کرده و در همان تارنچ بنایی عمارت بالای آن مجسمه بزرگی از هرکول
 نصب نموده اند از اینجا آب جاریست و آبشار بزرگی مرتبه مرتبه تا پایین دارد آبشارهای دیگر هم بطرفهای مختلف
 و وضعهای طبیعی دارد سایر جاهای جنگل ساخته و همه را مخصوص نمائشای مآب انداخته اند و بالای عمارت ویر
 آبشار هرکول دریاچه ایست فواره دارد که آب زیاد می آید از آن میجد و خیلی بلند میشود از قرار یک م می کشند
 پنجاه ذرع آب آن بلند میشود اما بنظر من بار تقاع شمس العماره محبت ارتفاع شمس العماره بیست و پنج ذرع است
 آب بقوت زیاد بیرون می آید و مثل گرد متفرق میشد خیلی با صفا بود گفتند عمارت قدیم دیگری هم هست
 که متعلق بدو کهای قدیم بوده است چون امروز دیر وقت بود گفتم فردا بتماشای اینجا میرویم زنگهای زیاد
 و دخترهای بسیار در هر جای پارک خصوصاً دریاچه و فواره بزرگ بودند خلاصه از اینجا مراجعت کرده ما
 یکسره بیا نزد قدیم بیا نزد کوچکی است در ردیف بن لژ کوچکی بود با جزال کرولمان اینجا ششیم عزیز السلطان هم با
 میزبانان پیش از ما به تیار آمد و بودند بعد از تماشای دو پرده برخاسته مراجعت بجارت کرده خوابیم
 بازی شب ایتالیائی بود که بالمان ترجمه شده از حرف زدن و ساز و آواز مخلوط بود باله داشت
 و دو شبانه پانزدهم (امروز هم رقصیم بولیلس بود در یک ساعت و نیم بنظرمانده از منزل سوا
 شدیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند چهارم و در عمارت اینجا حاضر کرده بودند بعد از رسیدن بجارت
 قدری پیاده راه رفته چمن و گلکاری را تماشا کردیم بعد آیدیم سر بنار میز مخصوصی برای ما بود که تنها ما خوردیم میز
 هم برای طرین و بمرابان حاضر کرده بودند بنار خوبی بود امروز خیلی خوش گذشت جمعیتی نبود نهایت از آن
 و مردمش از صد نفر در پارک دیده نشد خیلی از وضع این عمارت خوشم آمد اگر چه صد سال قبل ساخته شده ولی
 خیلی از روی سلیقه و بازیگوشی و مثل و اسباب خوبست گذشته از اینست داخل چشم انداز باشکوهی هم دارد
 که تمام شهر و اطراف پیداست تمام عمارت از سنگ ساخته شده ستونهای کلفت از سنگ لفظی بچ بچ
 اگر چه سنگ یکت پارچه نیست اما پارچه بار اطوری جرم و جفت یکدیگر کرده اند که یکت پارچه بنظر می آید سنگها
 صاف نیست شبیه سنگ شترناگ است زیرا از زیر تراش بیرون می آید بعد از بنار سوار کالسکه شده
 رانیم برای قلعه که مجسمه هرکول در اینجا است هرکول در افسانه های قدیم یونان اسم پهلوانی است که میگویند
 از او آثار شجاعت فوق العاده بر دزد کرده این مجسمه خیلی بزرگست در بالای مناره پیرامید یعنی مخروطی مانند ایست
 که در روی عمارت موسوم به هرکول واقع است و این عمارت خیر غریبی است که نمیتوان نوشت چه طور نباشد است
 همه از تخته سنگهای خیلی بزرگ ساخته شده مرتبه مرتبه با نازیر مجسمه هرکول اردو در اینجا ستونهای سنگی عظیم

کار برده اند طوری عجیب است که چنانکه در مثل میگویند مثل کار دیو است در پائین این عمارت و بنا حوضی با فواره دارد که در حقیقت منبع آبشار است در دو طرف دو محتمه بزرگ نصب شده که یکی از کبریا پائین شکل است و بالا تنه بصورت آدم است و محتمه دیگر محتمه آدم است سیری در زیر پای خود دارد و بدست و بدن این محتمه بوق بزرگ است بطوری تعبیه کرده اند که وقتی آب میآید از ناف فشار آب هوای از دهن محتمه با و بوق طوری پرت میشود که صدای مهبی دارد و این صدای مهبی که در جنگل می پیچد شبیه بصورت اسرافیل است با کالاسکه از راهها بیخ بر و بالا را ندیم راه بقله بسیار خوب است اما طولانیست و باید بتائی رفت از دو طرف درختهای کهن قوی و کاجهای بزرگ سایه کسره هوای لطیف خنک سبزه زیر درختها که الحی بیان وصف آن مشکل است جایست مثل سنت ازین با صغائر تقویر نیاید با کالاسکه رفتیم تا بنای هر کول بجای آمده شده از بالا تماشا کردیم آبشار با دو حوضه مرتبه مرتبه میرود و دو طرف آبشار با درختهای کاج سر با همان کشیده و ناسافه شاخه و برگ دارد که مثل دیوار از مراد است عمارت و طبله پس بود در مقابل آن در پائین است بعد پارک و چنایان و بعد نام شهر و اطراف و پنهان و دره با جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم بقوت میریزد و تا پائین میریزد خسته عظمت بنای این عمارت سنگی به کول عالم غریبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا قدری از راه را با کالاسکه پیچیده آمدیم در یکی از مرتبه ها کلبه آبشار آمده پیاده شدیم و دو طرف آبشار و کلبه مرتبه تا پائین که مسافت زیادی است پله دارد از آنجا پیاده پائین آمدیم البته از زیر بنای هر کول از بعضی شمارد تا پائین زیاده از هزار پله دارد و دو طرف از پائین و بسیار پله است و وسط آبشار مرتبه مرتبه پله های خیلی است و خوب بود که شخصی به حج حتمی کرد آب این آبشار از بعضی منبعها و آب انبار باقی است که در پشت بنای هر کول افق است در زمستان از آب باران پر میشود بعد هر وقت بخواهند باز میکنند و همیشه آب جاری است در مواقع مخصوص آمدن علیحضرت امیرطور یا همان بزرگی با ریحی کنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز نمایند در وقت پائین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را با کالاسکه رساندیم و در اندیم باران شدت کرد مثل سیل میبارید سرعت را نده دوباره عمارت و طبله پس چو رفته در همان اطاقهای پائین نشستیم بعد قدری راحت کرده کالاسکه خواستیم باران هم متصل مثل سیل میبارید و بار کالاسکه شده در همان شدت باران تا بشر آمدیم بخوابستیم بجام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته میدان وسیعی رسیدیم که اطراف آن عمارتهای بلند خوب چهار پنج مرتبه دارد و دو تلی هم که بعضی از هم را بان ما اینجا منزل دارند در این میدان وقت گفتند صبحهای زود اینجا میدان و باران میوه و سبزی فروشی است و باینها با ریحی آورند و در اینجا جمع میشوند تماشا دارد از میدان بیخ خورده به حمام رسیدیم و در همان شدت باران در حمام رفته پیاده شده و در

تمام شدیم وضع این حمام ازین قرار است از پله باید بالا آمده داخل طاق سر حمام شد بعد باز باید از پله پائین
 رفت باصل حمام داخل کردید حمام کوچک تاریخی است حوض کوچک مرمری در اینجا بود پیشتر داشت که آب سرد
 گرم از شیر جاری میشد شیری دیگر هم دارد که از بالا با نیکنند آب مثل باران یا لوله آب پاش بهر میریزد بعد از
 استحمام و بیرون آمدن از حمام دیدیم باران قطع شده بود فردا در ساعت هشت باید از اینجا حرکت کرده به
 امستردام (برویم اطافی که این دو شب گذشته در آن خوابیدیم چون رو بیدان واقع بود بقدری صد
 قانع قبل و آمد و شد مردم و صدای کالسکه و هیاهو در میدان بود که خواب صعوبت داشت بن صد ابا
 و خیال اینکه باید صبح زود برخیزیم نلک داشت راحت بخوابیم امشب فرمودیم رحلت خواب مارا در طاق دیگر
 دیگر که عقب این طاق بود انداختند که از صد اوقال قبل میدان دور باشد اینجا هم خوب شوئیم بخوابیم
 صبح شش ساعت از نصف شب گذشته با کمال کسالت بیدار شدیم در این شهر هیچ با که چیز میفروشند
 و لو سیب (سوار شود که پشت آنها حبه دارد و نوبی کوچه راه میروند و چیز میفروشند سگ هم همراه
 می نهد ترا موه این شهر هم بیشتر اینجا است بسی هم دارد اما اکثر ترا موه بجای است (بعضی اشخاص در
 دنیا بعضی اشخاص چه قدر شبیه اتفاق می افتد مثلاً رئیس پلیس اینجا جنلی شبیه بجای میرزا عباس علی بود و
 یکت شخصی هم میان اجزائی سپوزیون نگار دیده شد که جنلی شبیه بود بوالی برادر مجدالدوله سپهر مروج عیسی ها
 انما الدوله که بکله رفت و در راه مکه فوت شد (و و یکشنبه ششائوزدهم) امروز باید
 از کاسل برویم آمستردام که باراه آهن هفت ساعت تمام راه است صبح برخاسته قدریکه گذشت
 جزایر همانند آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت دیدیم پائین و از کالسکه شده را ندیم برای کار
 کار هم نوی سه و ز یک است رسیدیم کارنار را هم امروز باید در شهر این که کار خانه کروپ در اینجا
 واقع است بخوریم خلاصه داخل ترین بنده طرین هم همه جا بکاشه را ندیم با وجود کسالت و خوابی شب
 من بهیج در راه آهن خوابیدم و متصل از دو طرف راه تاشای صحرا را میگردم باندازه صحرا تا شاد داشت
 که شخص خواب میکشست نام صحرا سبز و خرم و دره و تپه و کل و جگل و همین بود ماده و زینت که یقیم
 صحرا همه جا به طور دره و تپه بود بعد از یک تونل کوچکی که بنیم و صحرا تمام جلگه شد این صحرا با بقدری آباد است
 که طیر آن کمز دیده شده یا جگل است یا آبادی و عمارت یا حاصل زراعت است ازین تونل که گذشتیم
 کار ما بخت زیاد در دو طرف راه دیده شد و بقدری لوله و سار بای بخار در این کار ما بخت داشت
 که از دور جنگلی بنظر میاید و صحرا انقدر صفا داشت که آدم داله میشد خلاصه را ندیم تا رسیدیم کارخانه کروپ
 در ب پارک کروپ ترن بخار بسنا بیا ده شدیم (موسیو کروپ) جلوا فساد از اینجا باغ و عمارت

شش

کروب نزدیک است پیاده باید رفت از یک خیابان بسیار خوبی که درخت های سبز و خرم طرفین آن
 داشت گذشتیم تا رسیدیم ببلغ کروب که در جلو عمارت واقع است عجب باغ باصفائی است بقدری خوب
 گلکاری کرده اند که بهتر از آن نمی شود اگر در روی صفحه مینا کاری کنند باین خوبی که گلکاری کرده اند نمی شود و نقاشی
 باین خوبی نمیتواند نقاشی نماید یک فواره بزرگی بپای عمارت بود که بقدر محبت ذریع آب آن چنین میکرد از
 دور تماشا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد و خوب هم داشت خیابانهای این باغ را بعضی
 شش بخیته و بعضی را فرش کرده بودند و در تمام باغ را بالونه های آهن چفته بسته و روی آنها را درختهای
 سبز کشیده بودند که خیلی قشنگ بود بعد از گردش زیاد، فیتیم توی عمارت پله های پهن خوبی داشت عمارت
 دو مرتبه بود فرش اطرافها از آجر کاشی بود کاشی ایران در فراسمان معمول شده و آجر برای و جلای کاشی
 ایران نسبت رنگش کدر است لکن خیلی خوب جهت گیری کرده اند منظر این عمارت که بیاع و گلکاریها است
 بسیار خوبست مثل اسباب اطرافها و بخاری و همه چیز این عمارت لحنی مستغنی، مزین و توصیف است در
 عمارت تختائی میر بسیار عالی برای منس با چیده بودند در عمارت بالایم برای ماها را حاضر کرده بودند
 انواع میوه نبات خوب سه مثل شکلات که بقدر کله یکت غار بود و عجزه در سه تیر بنهار تیربده بودند و خوراک
 به قدر محبت کالسه و در شک و لاند و اسب های خوب اسر نرده بودند که بعد از نماز ما را به تماشای کار
 خانجات ببرند تمام این کالسه با دو سه هزار از تلویله خود زیاده کروب که دادند این میوه کروب چنان
 بسن سی و دو سه سال بسیار خوش بخت و خوش گذران هیچ مسئولیتی نداشت و خوشی نموده و آزاد است زن هم
 دارد اما زانش اینجا نیست بسا که این فته است این کار خانه و سرای از پدرش باین رسید و در مالی سبلی
 منفعت و داخل ازین کار خانجات باو میرسد بحساب و کار با و امورات خودش هم خود سیر می کند
 و در نظر یک کار و نایب دارد که کارهای او میرسد و خودش همیشه در راحت و کروش و خوش اند و نایب
 هر دو پیشکارش هم حاضر بودند خلاصه بعد از نماز آمدیم توی باغ گردش کرده فوه خوردیم و سیر کردیم و هم حاضر
 ما را آوردند من با جنرال کرولمان توی کالسه نشسته سایرین هم از عقب سوار شده را ندیم برای کار خانه جا
 کار خانها خیلی ازین عمارت و باغ دور است در حقیقت کار خانجات متصل بشمارین است و این عمارت
 خارج از شهر و کار خانه است همه جا از توی جنگل و پارکهای خوب و جا های با صفا که متعلق بکرو و سیر کردیم
 گذشته تا رسیدیم با قول کار خانه جات جمعیت کم کم در بخار زیاد شد چه از اهل شهر و عاظم بل و چه از عمارت
 کار خانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور بود و خصوص روز یکشنبه هم بود تمام عمارت
 تعطیل کرده برای تماشا حاضر شده بودند متصل بود و تفار و میگردند در سه چهار کار خانه پیاده